

رهیافت‌های مختلف در تحلیل انقلاب اسلامی ایران

حمیدرضا اخوان مفرد*

چکیده

در دو دهه گذشته، پژوهشگران علوم اجتماعی کوشیده‌اند تا با استفاده از مفاهیم موجود در الگوها و نظریه‌های کلاسیک و نیز طرح الگوها و نظریه‌های نوین، انقلاب اسلامی ایران را تبیین کنند. حجم گسترده کارهای انجام شده، ادبیات وسیعی را به وجود آورده است که هم‌اکنون می‌توان به ارزیابی آن‌ها پرداخت. در این مقاله آن دسته از آثار نویسندگان مختلف که به مطالعه انقلاب اسلامی ایران اختصاص دارد، در قالب چند رهیافت کلی بررسی شده، اما نقاط قوت و ضعف این آثار که مستقیماً در توان و قدرت تبیینی نویسندگان آن‌ها از انقلاب اسلامی تأثیر گذاشته، به تفصیل بیان نگردیده، بلکه هدف از این بررسی، رسیدن به این نتیجه بوده است که آثار موجود در این رهیافت‌ها، یا عمدتاً به عنصر فرهنگ و ایدئولوژی توجهی نداشته‌اند، یا اگر به نقش عوامل فرهنگی تأکید کرده‌اند، از چگونگی نفوذ ایدئولوژی تشیع در بسیج مردمی که منجر به انقلاب اسلامی ایران شد، تبیینی نظام‌مند عرضه ننموده‌اند.

مقدمه

کانون توجه علم سیاست بنا به تعبیری، نظم و ثبات سیاسی از یک سو و فقدان آن از سوی دیگر است. لذا اندیشه‌گران سیاسی از دیرباز به مسائلی چون ناآرامی‌های اجتماعی، بی‌نظمی‌های سیاسی و انقلاب‌ها، به‌خصوص نظریه‌پردازی تفصیلی درباره علل رخداد آن‌ها و نیز پرداختن به روند و پی‌آمدهایشان به‌صورتی موجز و پراکنده توجه کرده‌اند.

از دهه‌های اول قرن بیستم، در پی تبیین انقلاب، تلاش‌هایی وسیع صورت گرفت تا ضمن پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی مربوط به «چرایی» و «چگونگی» وقوع چنین پدیده‌ای، برخی از دلایل رشد و گسترش آن آشکار گردد.^۱

نظریه‌های کلاسیک در تبیین چگونگی وقوع بسیج و پیدایی وضعیت انقلابی در پنج چشم‌انداز تئوریک (نظری) یعنی: نظریه مبارزه طبقاتی (مارکس)، نظریه همبستگی اجتماعی (دورکهایم)، نظریه کاریزما و جنبش اجتماعی (وبر)، نظریه رئالیسم یا واقع‌گرایی سیاسی (پاره‌تو) و بالاخره نظریه روان‌شناختی فردگرایانه (دوتوکویل) جای گرفته‌اند.^۲

«گلدستون» این نظریه‌های کلاسیک را که عمدتاً به توصیف انقلاب‌های بزرگ پرداخته و در صدد شناسایی الگوهایی، به‌مثابه مشخصه‌های احتمالی تمام انقلاب‌ها بوده‌اند، در نسل اول نظریه‌های انقلاب اجتماعی قرار می‌دهد و در نسل دوم نظریه‌ها، از توضیحات ناکافی پژوهشگرانی چون «اسملسر»، «جانسون»، «دیویس» و «گار» که می‌کوشیدند با الهام از «انگاره‌نوسازی» علت انقلاب و زمان وقوع آن را شرح دهند، انتقاد می‌نماید و سپس به آثار «آیزنشتات»، «پینگ»، «تیلی»، «تریمبرگر» و «اسکاج‌پل» به‌مثابه رهیافت‌های ساختاری در نسل سوم نظریه‌ها اشاره کرده، می‌گوید، ابعاد توضیحی نوینی چون ساختارهای دولت، فشارهای بین‌المللی، جامعه دهقانی، نیروهای مسلح و رفتار نخبگان، در کانون تجزیه و تحلیل اینان قرار گرفته است.^۳

در میان این آثار اخیر، نوشته «اسکاج‌پل» در صدد عرضه جامع‌ترین و بالقوه قابل‌تعمیم‌ترین نظریه انقلاب اجتماعی برآمد و بیشترین بحث‌ها و نقد و بررسی‌ها را برانگیخت. او معتقد بود انقلاب‌های اجتماعی به‌مثابه تحولاتی اساسی در ساختار دولت و طبقات، بر ویرانه‌های نظام‌های خودکامه‌ای که مشارکت مردم به تدریج در آن‌ها کم‌رنگ شده است، بنا شده‌اند.^۴

«جان فورن» به سه نسل فوق که «گلدستون» به آن‌ها اشاره کرده، نسل چهارمی از نظریه‌های

انقلاب را افزوده است که کمتر دعوی نظریه‌پردازی داشته‌اند و بیشتر به عرضه‌الگوهایی برای انقلاب‌های خاص بسنده کرده‌اند. به نظر وی این سسل از نظریه‌ها با فراتر رفتن از ساختارگرایی محض، توجه خود را به عوامل علیّ متعددی نظیر: «توسعه ناموازن سرمایه‌داری»، «زوال اقتصادی ناگهانی»، «شرایط بسیج سیاسی و فرهنگ‌های سیاسی مخالفان»، «بحران‌های نوسازی و ائتلاف‌های ناشی از آن»، «نقش دولت و سرکوب‌گری آن»، «ایدئولوژی و مبانی فرهنگی اعتراض سیاسی» و «شرایط مساعد و گشایش در نظام جهانی» معطوف کرده‌اند.^۵

طی بیست سال گذشته، صرف‌نظر از متونی که مبتنی بر نظریه توطئه بوده‌اند^۶ و با در نظر گرفتن نوشته‌هایی که صرفاً جنبه تاریخ‌نگارانه داشته‌اند و نوعی خاطره‌نویسی به شمار می‌روند و ارزش علمی چندانی ندارند، شاهد نگارش آثار علمی فراوانی با تکیه بر رویه‌یافت‌های موجود در چهار نسل مذکور از نظریه‌های فوق برای تبیین انقلاب ایران بوده‌ایم. با این توضیح که در این روند، از چشم‌اندازهای کلاسیک به دلیل ناکارآمد بودن آن‌ها کمتر استفاده شده است. هر چند مفاهیم، مفروضه‌ها و گزاره‌های موجود در آن‌ها، ردّپای خود را در برخی آثار به‌جای گذاشته‌اند. از جمله برخی نویسندگان در توضیح عوامل مختلف انقلاب ایران، از قرائت «بریتون» که با استفاده از مفاهیم آسیب‌شناسانه، انقلاب‌ها را نوعی «تب» انگاشته و برای آن‌ها مراحل و فراز و فرودی قائل شده است،^۷ بهره‌جسته‌اند.^۸

برخی از رویه‌یافت‌های موجود در نسل دوم و سوم نظریه‌های مذکور بیشتر محل توجه قرار گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به نظریات سیاسی، جامعه‌شناختی، روان‌شناسی اجتماعی و اقتصادی اشاره کرد. به‌علاوه تبیین‌های فرهنگی از انقلاب ایران با توجه به اهمیت ویژه اسلام شیعی، در فرایند انقلاب نیز مطرح شده‌اند. همچنین گروهی از پژوهشگران معتقدند که نظریه‌های مبتنی بر چند متغیر، که به «رهیافت‌های چندسببی» موسومند، ضمن نادیده نگرفتن ابعاد گوناگون انقلاب ایران، داستان آن را بهتر روایت می‌کنند.^۹

بنابراین پس از مرور مختصر متون روزنامه‌نگارانه توصیفی، چنانچه رویه‌یافت چندسببی و رویه‌یافت تأکیدکننده بر ابعاد فرهنگی انقلاب را به دسته‌بندی برخی از نویسندگان که نظریات را در رویه‌یافت‌های سیاسی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و اقتصادی جای داده‌اند^{۱۰} بیفزاییم، می‌توانیم به منظور ارائه چشم‌اندازی از تحلیل‌های مربوط به انقلاب ایران، این‌گونه آثار را در طبقه‌بندی‌های زیر بررسی نماییم:^{۱۱}

- رهیافت روان‌شناختی، توقعات فزاینده و انتظارات ناکام بر اثر نوسانات اقتصادی؛
- رهیافت کارکردگرایانه مبتنی بر توسعه ناموزون؛
- رهیافت مبتنی بر منازعات سیاسی و بسیج نیروهای منابع؛
- انقلاب به‌مثابه پیشامدی چندسببی؛
- رهیافت مبتنی بر فرهنگ به‌مثابه جوهر و محرک انقلاب.

متون روزنامه‌نگارانه توصیفی

با پیروزی جنبش انقلابی ایران بر حکومت پهلوی، نیاز شدیدی به وجود متونی که برخی مفاد این حادثه را توضیح دهند و تشریح کنند که در ایران چه اتفاقی رخ داده است، احساس شد. برای پاسخ‌گویی به این نیاز بسیاری از سیاست‌مداران، نظامیان، دیپلمات‌ها، روزنامه‌نگاران و... با استفاده از خاطرات شخصی یا گزارش‌های دست دوم نه چندان دقیق، بدون پشتوانه‌ای نظری به طرح یک سلسله از عوامل به‌مثابه علل موجه انقلاب پرداختند و به شکل روایت‌گونه‌ای تجزیه و تحلیل خود را از فرایند انقلاب مطرح کردند. در میان این آثار علاوه بر خاطرات سفیر بریتانیا و سفیر ایالات متحده، می‌توان به خاطرات «ژنرال هایزر» اشاره کرد که هر سه به شرح حکایت‌گونه‌ای از انقلاب ایران پرداخته و اطلاعاتی در زمینه شرایط اقتصادی، ساختار اجتماعی و نقش تشیع در جامعه ایران، وضعیت نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی در اختیار خواننده گذاشته‌اند.^{۱۲}

وابستگان حکومت شاه نیز ضمن نگارش خاطرات خود به انقلاب اسلامی پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به نوشته‌های «حسین فردوست»، «عباس قوه‌باغی»، «پرویز راجی»، «میتو صمیمی»، و... اشاره نمود.^{۱۳} برای مثال «فریدون هویدا» - برادر نخست‌وزیر اسبق ایران - در کتاب خود کوشید تا ضمن معرفی شخصیت شاه، تغییراتی را که در خصوصیات وی در آخرین سال‌های سلطنتش رخ داد، توضیح دهد و برادر خود را از هرگونه اشتباه تبرئه نماید. از نظر وی استبداد شاه و اشتباهات شخصی در کنار فساد مالی، اختناق، فساد اخلاقی، افراط در خرید اسلحه، زوال اقتصادی، نظام تک‌حزبی و دست‌کم گرفتن قدرت مذهب، عوامل مهم زمینه‌ساز انقلاب به‌شمار می‌روند.^{۱۴}

بخشی دیگر از این نوشته‌ها، آثار روزنامه‌نگاران و نویسندگان غیرایرانی است که به تحلیل

انقلاب پرداخته و با تکیه بر اسناد و مدارک و گاه تجارب شخصی، اطلاعات مفیدی را عرضه کرده‌اند که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم^{۱۵}:

«دیوید آلبرت» در مجموعه‌ای از گفتارها و مقالات خود تلاش کرده است تا پرتو روشنی بر پیشینه تاریخی ایران، ارتباط این کشور با غرب، شرایط اجتماعی دوره پهلوی و حوادث رخ داده در طول انقلاب و سال‌های اولیه پس از آن بیفکند.^{۱۶}

«سپهر ذبیح» که دو کتاب درباره انقلاب ایران نوشته، نیمی از کتاب نخست خود را به حوادث دوره انقلاب اختصاص داده و سپس به تحلیل ناتوانی شاه در جذب مشارکت سیاسی مردم اشاره کرده^{۱۷} و در کتاب دوم به رخدادهای پس از انقلاب تا سال ۱۹۸۲ میلادی پرداخته است.^{۱۸}

«جان استمپل» - کارشناس مسائل خاورمیانه در وزارت خارجه امریکا که در ژوئن ۱۹۷۵ همراه خانواده‌اش به ایران آمده بود و در سفارت امریکا مسئول پی‌گیری جزئیات دگرگونی‌های داخلی ایران بوده است، در کتاب خود که بیش از دو سوم آن با شرح حوادث سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ سروکار دارد، کوشیده است تا توصیفی نسبتاً متفکرانه از حوادث انقلاب عرضه کند. وی معتقد است دوری دولت شاه از ریشه‌های اسلامی در ایران و تأکید بیش از اندازه او به نوگرایی علت اصلی بسیج مردم علیه حکومت بوده است.^{۱۹}

کتاب «رابین کارلسون» در واقع نوعی سفرنامه است که وی استنباط خویش را از انقلاب در طول مسافرتش به ایران شرح داده است.^{۲۰} همچنین کتاب «محمد هیکل» تلاشی برای ارزیابی‌های متقاعدکننده از حوادث سیاسی ایران معاصر است که به بروز انقلاب انجامید،^{۲۱} لکن باید گفت کتاب مزبور فاقد تحلیل و تبیین است.

مطالعه «امین سایکال» نیز اغلب متوجه سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حکومت شاه بوده و از سیاست داخلی فقط هنگامی که به سیاست خارجی ارتباط داشته، بحث کرده است.^{۲۲} کتاب «ویلیام فوربیس» نیز فاقد نظریه‌ای مرکزی است و نه تنها از مسائل سیاسی‌ای که به نابودی حکومت شاه منجر گردید، تبیینی عرضه نمی‌کند، بلکه در آن، داورای‌های ارزشی غیرمنصفانه‌ای از فرهنگ ایرانی دیده می‌شود.^{۲۳}

«مایکل لیدن» و «ویلیام لویسن» نیز در کتاب خود عوامل زیر را در سقوط حکومت مؤثر

دانسته‌اند:

جابه‌جایی جمعیت، نارسایی خدمات اجتماعی، رشد طبقه متوسط، جریحه‌دار شدن

احساسات مذهبی مردم، افزایش نقش بازار و عدم مراعات اخلاق و عفت عمومی و آداب و رسوم ایرانیان، سطح بالای درآمد خارجییان و ضعف‌های درونی شاه.^{۲۴}

«باری روبین» در کتاب خود بر این عقیده است که امریکایی‌ها با حسن نیت وارد صحنه سیاسی ایران شدند اما با شکستی فاجعه‌آمیز از این کشور بیرون رفتند. بخش اعظم این کتاب به شرح تاریخچه روابط آمریکا و ایران اختصاص دارد. «روبین» معتقد است ریشه‌های بحرانی را که به سقوط شاه منتهی شد، در سیاست‌های گذشته شاه و روابط او با حکومت‌های پیشین آمریکا می‌توان یافت.^{۲۵} فصلی از کتاب نیز به تحلیل انقلاب ایران اختصاص دارد.^{۲۶}

«مضانی» در کتاب *ایالات متحده و ایران، الگوهای نفوذ*^{۲۷} و مقاله «چه کسی آمریکا را در قضیه ایران فریفت»^{۲۸} کانون توجهش، روابط ایران و امریکاست. او زمینه‌های سیاسی داخلی را مطرح کرده و کوشیده است تا موفقیت‌ها و شکست‌های آمریکا را در آن حوزه‌ها تعیین کند.

«دیلیپ هیرو» در کتاب خود ضمن توجه به نقش سنن و شعایر اسلامی در ایجاد نگرش اسلامی در فرایند انقلابی و هدایت آن به سمت پیروزی و نیز برپایی دولتی اسلامی، به بررسی میراث اسلامی و شکل‌گیری تشیع و روابط شیعیان و علمای شیعه با دولت در طول تاریخ پرداخته و معتقد است گسیختگی فرهنگی، سرکوب مخالفان، تلاش برای تضعیف علما، رشد نارضایتی ناشی از تورم و فقدان آزادی، از مهم‌ترین علل پیروزی انقلاب در ایران به شمار می‌روند.^{۲۹}

در ارزیابی چنین آثاری می‌توان گفت که اولاً بیشتر این آثار به چهارچوب نظری خاصی متکی نیستند و ثانیاً در توضیح انقلاب ایران داده‌های خود را از سطوح مختلف تحلیل جمع‌آوری کرده‌اند. یعنی علل دور و نزدیک، علل عینی و ذهنی، علل دوری و خطی و بالاخره علل لازم و کافی را بدون آن‌که ارتباطی منطقی میان آن‌ها برقرار کرده باشند، در کنار هم مطرح نموده‌اند و شاید همین فقدان چهارچوب نظری و آشفتگی تعدد عوامل از سطوح مختلف تحلیل است که ما را به مرحله تبیین علی پدیده مزبور رهنمون نمی‌کند.

۱- رهیافت روان‌شناختی، توقعات فزاینده و انتظارات ناکام بر اثر نوسانات

اقتصادی

برخی از متون براساس روان‌شناسی شخصیت، زوال حکومت را در ویژگی‌های شخصیتی

شاه جست‌وجو کرده‌اند. از جمله کتاب «ماروین زونیس» بر آن است تا انقلاب ایران را نتیجه خودشیفتگی، تکبر، برتری‌طلبی، فقدان تعادل روانی و پایین بودن عزت نفس شاه معرفی کند. وی معتقد است به هنگام وقوع انقلاب، چهار منبع اصلی قدرت روان‌شناختی شاه؛ یعنی «حمایت مردم»، «آمیختگی (جفت) روانی»، «پیوند سیاسی با امریکا» و «حمایت الهی»، وی را تنها گذاشته بودند، در نتیجه او توانست در مقابل موج انقلاب دست به عمل بزند.^{۳۰}

هرچند توجه به ویژگی‌های شخصیتی شاه در حکومت پهلوی ضروری است، اما بدون توجه به سایر عوامل، نابودی حکومت را نمی‌توان توضیح داد. از این‌رو در همین رهیافت به آثار دیگری اشاره می‌کنیم که با تأثیرپذیری از دیدگاه روان‌شناختی اجتماعی «جیمز دیویس» و «تد رابرت گار»، به پدیده «توقعات فزاینده» توجه کرده‌اند. مطابق چنین نظریه‌ای، رکود اقتصادی سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ در پی دوره ترقی روزافزون اقتصادی در ایران پیش آمد و با پیدایی شکاف غیرقابل تحمل بین انتظارات و دریافت‌های واقعی و نزول منحنی I، به نارضایتی و سرانجام بحران انقلاب منجر گردید. در این‌جا عقیده بر این است که وضعیت ایران طی دهه ۱۹۷۰ میلادی با نظریه «دیویس» همخوانی دارد. یعنی انتظارات طبقات فرودست به واسطه افزایش منابع اقتصادی طی مدتی کوتاه در شرایطی همچنان افزایش می‌یافت که توان حکومت در پاسخ‌گویی به آن‌ها به دلیل مواجهه با دوره بحران روبه افول گذاشته بود.^{۳۱}

«ناریس هترینگتون» نیز در مقاله خود از چنین دیدگاهی پیروی کرده و مدعی است که:

انقلاب به این خاطر رخ نداد که فشار شاه بر توده‌های مردم طاق‌فرا شده بود بلکه انقلاب، نتیجه شکست حکومت در پاسخ‌گویی به انتظاراتی بود که به سرعت رشد می‌کرد. به عبارت دیگر شکست حکومت در تحصیل منافع مادی همچون ملل صنعتی مدرن به افزایش نارضایتی از حکومت انجامید و افکار عمومی را برای انقلاب آماده کرد.^{۳۲}

وی برای اثبات نظریه خود، آمارهایی را مرتبط با سطح استاندارد زندگی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی عرضه نموده، و به «تجار بازار» و طبقه متوسط نوظهور و متخصص و محدودیتی که آن‌ها احساس می‌کردند و نیز به عدم صلاحیت حکومت شاه در پاسخ‌گویی به نیازهای آنان اشاره کرده است.

«فرخ مشیری» هم در کتاب خود از نظریه محرومیت نسبی «گار» استفاده کرده و معتقد است،

از یکسو توان جمعی روحانیان به مثابه گروهی مرجع به دلیل غرب‌گرایی کاهش یافت و از سوی دیگر انتظارات ارزشی جمعی آن‌ها نسبتاً ثابت باقی ماند، لذا شکاف حاصل ناشی از کاهش نفوذ اجتماعی و منابع مالی آنان و افزایش کارایی دولت و ظهور طبقات عرفی‌گرا باعث بروز نارضایتی گردید. وی در این باره چنین نوشته است:

موقعیت ارزشی جمعی علما بر اثر فشارهای مالی حکومت بر آنان و بی‌آمدهای ناشی از نلایش‌های حکومت برای ایجاد تغییر اجتماعی، در دوره پهلوی رو به افول نهاد. از آن‌جا که پایه‌ای برای این فرض وجود ندارد که بگوئیم انتظارات ارزشی جمعی علما نیز کاهش یافت، می‌توان موردی از محرومیت نسبی رو به افول را تشخیص داد.^{۳۳}

در مجموع می‌توان گفت، این رهیافت در پاسخ به این پرسش که چگونه نارضایتی فردی به اختلالات جمعی می‌انجامد، توضیح کافی و پاسخی قانع‌کننده نمی‌دهد. ضمن این‌که مشکلات روش‌شناختی و نظری زیادی نیز در آن دیده می‌شود. نظیر این‌که، اگر انقلاب ناشی از تجربه محرومیت است، آیا به‌راستی همه افراد به شکلی همسان، محرومیت واحدی را تجربه می‌کنند و آیا در این صورت تصور آن محرومیت است که به خشم انقلابی می‌انجامد؟ جهش از محرومیت فردی به محرومیت جمعی چگونه صورت می‌گیرد و چه عوامل واسطی محرومیت افراد را در سطح گروه بازسازی می‌کنند؟ و آیا این استدلال افرادی چون «مشیری» که معتقدند توانایی‌های جمعی روحانیان کاسته شده بود، متکی به شواهد تجربی و مستندات لازم است یا خیر؟^{۳۴}

۲- رهیافت کارکردگرایانه مبتنی بر توسعه ناموزون

دیدگاه مذکور بر این نظریه مبتنی است که وقوع ناآرامی‌های سیاسی به دلیل هجوم گسترده توده‌ها به سیاست بر اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی و فقدان نهادینگی نهادهای سیاسی برای جذب چنین مشارکتی است. بدین معنی که پایین بودن سطح نهادینگی نهادهای سیاسی (فقدان خودمختاری، انعطاف‌پذیری، یکپارچگی و پیچیدگی) موجب می‌شود که مشارکت توده‌ها در سیاست، در نظام هضم نشده، به صورت بی‌ثباتی سیاسی بروز کند.^{۳۵}

از این چشم‌انداز، مشکل اساسی حکومت شاه، به وجود نیاوردن تغییرات اساسی سیاسی

هماهنگ با تغییرات در حال وقوع در حوزه اقتصاد و جامعه بوده است. به عبارت دیگر، نبود تغییرات سیاسی، مجاری ارتباطی بین نظام‌های اجتماعی و سیاسی را مسدود نمود و شکاف بین گروه‌های اجتماعی و هیئت حاکمه را افزایش داد.^{۳۶}

«آبراهامیان» در این باره چنین نوشته است:

انقلاب ایران از آن رو به وقوع پیوست که شاه نتوانست همبای نوسازی سطوح اقتصادی - اجتماعی که طی آن طبقه متوسط و طبقه کارگر صنعتی نیز گسترش یافت، سطح سیاسی را هم نوسازی نماید و این شکست، ناگزیر به ارتباط بین حکومت و ساخت اجتماعی آسیب رساند و موجب بسته شدن مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم شد و شکاف بین حکام و نیروهای اجتماعی نوین را گسترش داد و مهم‌تر از همه این موارد، بل‌های ارتباطی محدودی که قبلاً سیاست مستقر را با نیروهای اجتماعی سنتی (به خصوص بازار و رهبران مذهبی) پیوند می‌داد، فروریخت.^{۳۷}

این دیدگاه «آبراهامیان» در مقاله دیگری با عنوان «علل ساختاری انقلاب ایران» نیز مطرح شده است.^{۳۸}

در درون این رهیافت برخی بر اهمیت عوامل اقتصادی تأکید کرده‌اند. از جمله «رابرت لونی» معتقد است که سقوط شاه را می‌توان تقریباً به شکل انحصاری در مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی مرتبط به یکدیگر جست‌وجو کرد.^{۳۹} وی در مطالعات خود بر اهداف و راهبرد برنامه‌های توسعه شاه متمرکز شده و کوشیده است تحلیل خود را در چهارچوبی اقتصادی طرح نماید. از نظر او توسعه اقتصادی به گسترش نارضایتی ناشی از بی‌عدالتی‌ها و جابه‌جایی‌های اجتماعی انجامید و زوال حمایت توده‌ای از حکومت، زمینه‌های انقلاب را فراهم کرد.^{۴۰}

نوشته‌های دیگری را نیز می‌توان در همین رهیافت جای داد که در کنار توجه به عدم توازن نظام‌های اقتصادی و سیاسی، مسائل جامعه‌شناختی را نیز ملاحظه کرده‌اند. از جمله «کاتوزیان» معتقد است طی سال‌های موسوم به حاکمیت «استبداد نفتی» (۱۳۴۰-۵۷ شمسی)، درآمد‌های نفتی به ایجاد نوعی «شبه‌تجدد» انجامید که ترکیب این دو، ریشه‌های عمیق انقلاب ایران را شکل داد و به همین دلیل جنبش انقلابی ایران صبغه ضد استبدادی و مخالفت با شبه‌تجدد یافت.^{۴۱}

«اسکاچ‌پل» نیز که در مقاله‌ای کوشیده است تا مشکلات موجود در تعمیم الگوی ساختاری

خود بر انقلاب اسلامی را برطرف نماید، معتقد است، آسیب‌پذیری‌های یک دولت رانتیه (تحصیل‌دار - صاحب درآمد مستمر) و وجود جماعت‌های شهری و شبکه‌های ارتباطی مستقل از حکومت و مرتبط با قشرهای اجتماعی در کنار وجود نوعی ایدئولوژی بسیج‌گر با پیشینه تاریخی وسیع (تشیع) و نمادها و اسطوره‌های خاص، در مجموع می‌توانند انقلاب ایران را توضیح دهند.^{۴۲}

«خسرو فاطمی» در مقاله‌اش چنین ادعا کرده است که «این از هم پاشیدگی ناگهانی نظام» بود که وضع بحرانی‌ای را پدید آورد تا در خلال آن انقلاب ایران محقق گردد. وی برای توضیح «از هم پاشیدگی ناگهانی نظام» از چارچوب سازمانی استفاده کرده و شاه را در مرکز کانون رفیع نظامی متمرکز از حکومت قرار داده است. مطابق نظر وی، در چنین نظامی هر تغییری در بازیگران، یا انتقال و واگذاری نقش‌ها، عدم تعادلی را به وجود می‌آورد که نظام را دچار ناکارکردی می‌نماید و این، آن چیزی است که وقتی شاه کابینه‌های جدید را در سال ۱۹۷۷ میلادی معرفی کرد، رخ داد.^{۴۳}

از نظر «تهرانیان» نیز که بر نقش «ارتباط دوگانه» تأکید کرده است، طغیان انقلاب ناشی از وجود بحران‌هایی است که در شکاف‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجود بین نخبگان و توده‌ها ریشه دارد؛ بحران‌هایی که پس از ۱۷۰ سال ظهور کردند.^{۴۴}

در ارزیابی نوشته‌های مذکور می‌توان گفت، برخورد اقتصادی صرف با پدیده انقلاب نمی‌تواند تبیین‌کننده آن باشد، همچنین به‌رغم قوت تحلیل «کاتوزیان»، عدم وقوع انقلاب در کشورهایی که حکومت‌هایی شبیه به ایران داشته‌اند، چالشی بر نظریه او به‌شمار می‌رود. مقاله «اسکاج‌پل» نیز تلاشی برای وفادار ماندن به چارچوب تحلیلی‌ای است که پیش از این، برای وقوع انقلاب‌ها مطرح کرده بود، هر چند دست‌کم به اهمیت عقاید و نظام‌های فرهنگی در انقلاب ایران اعتراف کرده است.

۳- رهیافت مبتنی بر منازعات سیاسی و بسیج نیروهای منابع

این رهیافت سیاسی قائل به این است که تمام انقلاب‌ها و خشونت‌های دسته‌جمعی به جای این‌که صرفاً ناشی از فشار و ناراحتی در میان مردم باشند، از درون روند سیاسی جامعه نشأت می‌گیرند و انقلاب وقتی بروز می‌کند که رقبای دولت بیش از دولت در بسیج حداکثر منابع اجتماعی به نفع خود، توفیق یابند.^{۴۵} با تکیه بر این نظریه چنین فرض می‌شود که برای عمل جمعی مخالفت‌آمیز لازم است ساختارهای قدرتمند همبستگی، شبکه‌های فعال و مؤثر برای ارتباطات و بسیج منابع و برخی از آشکال ائتلاف با دیگر گروه‌های فعال به منظور تقویت نیروهای مخالف در مقابل حکومت، پدیدار گردند. نتیجه اتخاذ چنین رهیافتی، شرح مفصلی از فعالیت‌های گروه‌های اصلی شرکت‌کننده در انقلاب نظیر روحانیان و بازاریان است.^{۴۶}

انقلاب ایران با به‌کارگیری مفهوم ضدّ بسیج نیز تحلیل شده است. تضعیف اراده و توانایی دولت، ساده‌سازی سیاست، قطب‌بندی توده‌ها، سیاسی شدن بخش‌های غیرسیاسی سنتی، رویدادهای بحران‌زا و واکنش خشونت‌آمیز حکومت، همگی شرایط ضدّ بسیج را فراهم کردند و از آن‌جا که شاه نتوانست بسیج حاصل از سیاسی شدن مردم در روند نوسازی را کنترل کند، سرانجام ضدّ بسیج یا بسیج متقابل شکل گرفت و حکومت را سرنگون کرد.

«جرالد گرین» در مقاله^{۴۷} و کتاب خود^{۴۸}، انقلاب ایران را در همین چهارچوب مطالعه، و نظریه خود را چنین بیان کرده است:

مراحل نوسازی به‌سادگی به سیاسی شدن توده‌ها انجامید. این امکان وجود داشت که عدم پذیرش مشارکت سیاسی چنین بخش‌های سیاسی‌شده‌ای به نارضایتی توده‌ای و در نهایت به انقلاب و بسیج متقابل منتهی بر وجود رهبری، مشروعیت و قدرت مالی از پیش موجود منجر شود. در ایران فقط بخش مذهبی می‌توانست مدعی دارا بودن چنین ویژگی‌هایی باشد.^{۴۹}

به‌رغم این‌که «گرین» ویژگی‌های جامعه ایران را در تعیین رهبری انقلاب مؤثر دانسته، اما به نقش مهم مذهب در بسیج متقابل توجه شایسته‌ای نکرده و فقط صفحات بسیار محدودی را به این مهم اختصاص داده است.

۴- انقلاب به مثابه پیشامدی چندسببی

گرچه در رهیافت‌های مذکور نیز کمتر تمایل به تأکید بر علتی خاص در تبیین انقلاب ایران دیده می‌شود، اما در این رهیافت، عقیده بر این است که اصولاً انقلاب همچون سایر پدیده‌های اجتماعی معلول تقارن مجموعه‌ای از عوامل با یکدیگر است. به عبارت دیگر، به انقلاب به مثابه پدیده‌ای چندسببی که ناشی از تقاطع چند فرایند مختلف تاریخی است، توجه شده و به طور همزمان محورهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژی مدّ نظر قرار گرفته است.

نظریه‌های چندسببی کوشیده‌اند تا از مجموع نکات مثبت تحلیل‌های مختلف بهره‌گرفته، دیدگاه جامع‌تری در تبیین انقلاب عرضه کنند. لذا به جای تأکید بر یک یا دو عامل، به‌طور مساوی به ساختار اجتماعی در کنار ساختار حکومت، عوامل ذهنی در کنار عوامل عینی و بالاخره فرهنگ در کنار اقتصاد توجه نشان داده‌اند، با این توضیح که برخی بدون استفاده از چهارچوبی کلی بر اهمیت غیرقابل انکار عوامل متعدد تأکید ورزیده‌اند و برخی دیگر ضمن گزینش این عوامل از میان سطوح مختلف تحلیل، آن‌ها را در چهارچوبی نظری ادغام کرده‌اند. در این‌جا نمونه‌هایی از هر دو دسته مزبور ذکر می‌گردد.

«مایکل فیشر» که قسمت عمده‌ای از نوشته خود را به بررسی فرهنگ مذهبی در ایران اختصاص داده، معتقد است، عوامل اقتصادی و سیاسی مسبب انقلاب بوده‌اند و سنت اعتراض مذهبی و مسائل فرهنگی، شکل آن را تعیین کرده‌اند.^{۵۰}

از نظر «نیکو کدی» که تحلیل وی تاریخی و فاقد چهارچوب نظری است، اصلاحاتی که حکومت انجام داد، هرچند به رشد و شکوفایی اقتصادی کمک نمود لکن به دلیل تأثیرات منفی بر طبقات مختلف اجتماعی، به نارضایتی توده‌ای دامن زد و توسل حکومت به سرکوب و نابودی آزادی‌های اجتماعی، بستر انقلاب را مهیا کرد. ضمن این‌که در این روند، از تحول اندیشه و ظهور قرائت رادیکال و انقلابی از تشیع، که ایدئولوژی در دسترسی را برای توده‌ها فراهم آورد، نباید غافل شد. مضاف بر این‌که همچون سایر انقلاب‌ها، نظام در آستانه انقلاب به بحران‌های اقتصادی‌ای دچار شد که خود به شکاف میان انتظارات و واقعیات دامن زد و حکومت نیز نتوانست راه‌حلی سیاسی برای آن‌ها بیابد.^{۵۱}

«فرد هالیدی» نیز که انقلاب را نتیجه تعارض توسعه سرمایه‌دارانه از یک‌سو و مقاومت فرهنگ و نهادهای سنتی از سوی دیگر دانسته، به پنج علت اصلی در وقوع انقلاب اشاره کرده

است که عبارتند از: توسعه ناموزون و سریع اقتصاد پرمایه‌داری در ایران، ضعف حکومت سلطنتی، ائتلاف گسترده مخالفان، نقش مذهب در بسیج نیروها، و زمینه متغیر و مبهم محیط بین‌المللی.^{۵۲}

«فریده فرهی» به‌رغم تأکید بیشتر بر نقش ایدئولوژی و نیز ساختار نظام جهانی، ضمن وفاداری به چهارچوب ساختاری «اسکاج‌پل» و توجه عمده به دولت در ساختار اجتماعی، معتقد است دولت اقتدارطلب و پیرامونی ایران از آن‌جا که با مداخله خارجی شکل گرفته بود از یک‌سو مشروعیت لازم را نداشت و از سوی دیگر بهره‌مندی از درآمد مستمر نفت، آن را از طبقات اجتماعی بی‌نیاز و مستقل نموده بود و البته آسیب‌پذیری‌های قابل توجه در برابر طبقات اجتماعی و نیروهای خارجی را نیز به آن تحمیل کرده بود و در همین بستر، نظام ارزشی کاملاً متفاوتی با نظام ارزشی مسلط، شکل گرفت و رهبران مذهبی توانستند با بسیج گروه‌های مختلف شهری، رهبری انقلاب را در دست گرفته، حکومت را نابود کنند.^{۵۳}

«جان فورن» نیز کوشیده است تا با عرضه هم‌نهادی از رهیافت‌ها و نظریه‌های مختلف به تبیینی از انقلاب ایران دست یابد. وی در تحلیل ساختاری خود بر تعامل میان شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری و نیروهای سیاسی، نظامی و اقتصادی خارجی تأکید کرده و نتیجه چنین تعاملی را ایجاد ساختار اجتماعی پیچیده‌ای مرکب از طبقات جدید و پیش از سرمایه‌داری دانسته است. به نظر وی فرایند انباشت خاص «توسعه وابسته» مستلزم وجود نوعی دولت سرکوب‌گر، شخصی، اقتدارطلب و بسته‌ای است که کنترل اجتماعی را حفظ کند. درباره عوامل تقارنی و کارگزار، «فورن» به فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت که در سطح ایدئولوژی به اشکال مختلفی ظهور کردند و به نارضایتی انجامیدند، و نیز تقارن افول اقتصادی در داخل آن‌چه وی «گشایش در نظام جهانی» نامیده و به وقوع انقلاب منتهی گردید، توجه کرده است. بنابراین از نظر او وجود چهار عامل مهم؛ «توسعه وابسته»، «دولت بسته و سرکوب‌گر»، «گشایش در نظام جهانی» و «افول اقتصادی»، باعث ظهور بحران شد و وجود فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، بازیگران مختلف را به درون ائتلاف ضد دولتی هدایت کرد و سرانجام به پیروزی انقلاب انجامید.^{۵۴}

به نظر می‌رسد چنانچه نوشته‌هایی که از رهیافت چندعلتی بهره گرفته‌اند، موفق شوند علل و عوامل مختلف را در چهارچوب نظری دقیقی مد نظر قرار دهند، می‌توانند به فهم و تبیین این

رویداد مهم تاریخی نیز کمک قابل توجهی نمایند.

۵- رهیافت مبتنی بر فرهنگ به مثابه جوهر و محرک انقلاب

بخشی از ادبیات سیاسی مربوط به انقلاب ایران، دارای دیدگاه ارزشی است. قسمت عمده چنین آثاری را که به طور کلی به نقش عوامل فرهنگی و ارزشی و نیز رهبری انقلاب تأکید زیادی ورزیده‌اند، مدافعان و شرکت‌کنندگان در انقلاب عرضه کرده‌اند. در این نوع نوشته‌ها، انقلاب اسلامی ادامه مبارزات روحانیان در طول تاریخ گذشته ایران تلقی شده و بسیج توده مردم بر مبنای شعارهای اسلامی، علت اصلی سرنگونی حکومت پهلوی معرفی گردیده است.^{۵۵} به عبارت دیگر علت‌العلل نابودی نظام سلطنتی، اعمال سیاست اسلام‌زدایی شاه دانسته شده است.^{۵۶}

برخی از پژوهشگران خارجی نیز ضمن همدلی با انقلاب ایران از همین دید پیروی کرده یا در کنار دفاع از اسلامی بودن انقلاب، بر نقش مهم و کلیدی فرهنگ شیعی تأکید ورزیده‌اند^{۵۷}، یا بر آن بوده‌اند که برای درک انقلاب ایران، چاره‌ای نیست جز این‌که به عنصر ایدئولوژی، حقانیت مخالفان سیاسی و به خصوص رهبری توجه کنند.^{۵۸}

گروهی دیگر از پژوهشگران اگرچه به نقش عوامل فرهنگی اذعان کرده‌اند، لکن آن را شرط لازم و کافی انقلاب ندانسته، بلکه از آن تنها به مثابه عاملی در کنار سایر عوامل یاد نموده‌اند.^{۵۹} در این روند برخی با مطرح کردن تفسیری ساختاری از فرهنگ، همچنان ساختارگرا و دولت‌محور باقی مانده^{۶۰} و برخی به عوامل سیاسی تکیه کرده‌اند.^{۶۱} نیز برخی ضمن تأکید بر بازتفسیر مذهب، تحولات اجتماعی را مد نظر قرار داده^{۶۲} و برخی دیگر تحولات درونی گفتمان تشیع را معلول عوامل دیگری از جمله تأثیر نوسازی و شبه‌مدرنیسم دانسته‌اند.^{۶۳} و سرانجام گروهی نیز با انتقاد از انقلاب، ضمن پذیرش تأثیر ساختاری تشیع، بر نقش منفی دولت مدرن در جامعه ایران تأکید ورزیده‌اند.^{۶۴}

آثار و نوشته‌های موجود در این رهیافت به‌طور معمول یا بر نقش مذهب و پژوهشگران مذهبی و نهادهای دینی در انقلاب، یا بر تحول و تطور در تفکر سیاسی تشیع، یا به ایده‌های مشهورترین اندیشه‌گران مذهبی انقلابی متمرکز شده‌اند که به ترتیب به برخی از آن‌ها اشاره می‌نمایم:

کتاب «حامد الگار» مجموعه چهار سخنرانی وی در مؤسسه اسلامی لندن است.^{۶۵} وی در سخنرانی نخست، با عنوان «ایران و تشیع» در صدد برآمده است تا پیوستگی فکری انقلاب با مکتب تشیع در ایران را اثبات کند. او ریشه انقلاب را به موضوع «امامت» در دیدگاه شیعه و مسئله غیبت امام مکتوم و پی آمدهای سیاسی آن عقیده، که براساس آن، شیعیان هرگونه سلطه و اقتدار سیاسی را در زمان غیبت مردود می‌دانند، ارتباط داده است. ویژگی دیگر تشیع، اهمیت مفهوم شهادت در دیدگاه شیعیان است که تأثیر آن در مراحل مختلف تاریخ ایران مشهود است. «الگار» سپس از استقرار تشیع به مثابه مذهب رسمی در ایران بحث کرده و بازبینی مختصری از روابط و موقعیت علمای شیعی از آغاز قرن شانزدهم تا دهه ۱۹۶۰ میلادی عرضه نموده است. متن سخنرانی دوم وی درباره امام خمینی (ره) است. وی در این سخنرانی، ایشان را تجسم سنت علمای پیشین در وادی اندیشه سیاسی تلقی کرده است. مطابق نظر نویسنده:

«انقلاب ایران نه تنها بیانگر گسستی رادیکال از روند توسعه ژرف و عمیق تفکر مذهبی ملت ایران نیست، بلکه نتیجه استمرار و باروری توسعه عقلانی، معنوی و سیاسی طی سال‌های طولانی است»^{۶۶}

وی در بخش سوم کتاب از نقش «دکتر شریعتی» در انقلاب سخن به میان آورده و او را دومین شخصیت انقلاب و ایدئولوگ اصلی آن معرفی کرده است. و بالاخره در بخش چهارم، ابتدا حوادث اصلی انقلاب را توصیف و سپس برخی دست‌آوردها و استنتاجات خود را درباره ماهیت انقلاب و درس‌هایی که سایر جنبش‌های اسلامی می‌توانند از آن بگیرند ترسیم نموده است. لازم به ذکر است که در پایان هر بخش، پرسش‌هایی متناسب با عنوان سخنرانی، مطرح شده که وی آن‌ها را پاسخ داده است.

«اسکاچ‌پیل» نیز در مقاله خود بر نقش مذهب در انقلاب ایران تأکید کرده و معتقد است، در این انقلاب باید به نقش نظام‌های فکری و ادراکات فرهنگی در شکل دادن به عمل سیاسی توجه داشت. وی ابتدا آسیب‌پذیری‌های حکومت شاه را به مثابه دولتی مطلقه و دارای درآمد ثابت، ذکر، و سپس به اجتماعات شهری به منزله بنیان مقاومت اجتماعی توجه کرده است. او معتقد است، نه نوسازی سریع به تنهایی باعث بروز انقلاب می‌شود و نه نارضایتی صرف، به افراد، قدرت تشکل و منابع مستقل برای تداوم مقاومت در مقابل صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی می‌دهد، بنابراین توجیه چنین پی آمدهایی نیازمند توجه به تغییر تاریخی و تحول در جایگاه

نهاد مذهب اسلامی شیعی و تغییرات در باورهای مربوط به سیاست و اجتماع در میان ایرانیان است. از نظر وی اسلام شیعی برای توجیه مقاومت در مقابل اقتدار ناعادلانه منابع نمادین مهمی در اختیار دارد و در کل، تشیع از نظر سازمانی و فرهنگی در ایجاد انقلاب ایران اهمیت اساسی داشته است.^{۶۷}

«جیمز بیل» نیز در مقاله خود به نقش مذهب در انقلاب ایران تأکید کرده است. از نظر وی پی بردن به نقش محوری رهبران و علمای اسلامی در انقلاب ایران، مستلزم درک نقش سازمانی جدی علما در جنبش است؛ چرا که اسلام شیعی را به مثابه ایدئولوژی در دسترس انقلاب ایران قرار دادند. این مقاله ابتدا به اهمیت تاریخی نهاد اجتهاد در ایران توجه کرده و سپس به تعارض بین شاه و مجتهدان در دهه ۱۹۷۰ میلادی متمرکز شده است. از نظر او پس از این دهه، روابط حاکم میان دو نیروی مزبور یعنی شاه و علمای مذهبی و تعادل سنتی موجود بین آن‌ها، به تدریج از هم گسسته شد.^{۶۸}

«گرفتاری‌های سیاسی مستمر روحانیان در طی یکصد سال قبل»، امتیازات نخستین آن‌ها و «حاشیه‌نشین شدن متعاقبشان» و «احیای منازعه‌گری معاصر» از جمله موضوعاتی است که «آذر طبری» در مقاله خود آن‌ها را مطالعه کرده است. وی برای بررسی این موضوعات، ابتدا به پیشینه تاریخی شیعیسم در ایران توجه کرده و سپس به جنبش مشروطه و ظهور مخالفان حکومت قاجار پرداخته و نظریه دولت و حکومت مشروطه را از دیدگاه تشیع شرح داده است. سپس به اصلاحات بنیادین رضاشاه و تعارضات وی با روحانیان پرداخته و به تفصیل درباره کتاب **کشف الاسرار** صحبت کرده و در نهایت به فعالیت‌های حضرت امام خمینی (ره) و سایر علمای مذهبی در برابر شاه اشاره نموده است.^{۶۹}

«شاهرخ اخوی» در مقاله خود ادعا کرده است که حکومت شاه بدین علت سرنگون شد که در منطقه‌ای از جهان که بنیان‌های مذهبی مشروعیّت سیاسی نهایت اهمیت را داشت، هرگز تشیع را به محدوده قدرت راه نداد، بنابراین در کسب پذیرش اخلاقی و ضمانت اجرایی مذهبی شکست خورد. همچنین حکومت نتوانست در درون ساختار خود، شیعه محصور شده مشتاق به رهایی را جای دهد، به خصوص در جذب خرده بورژوازی و کسانی که در قعر هرم اقتصادی قرار داشتند، شکست خورد. مرکز ثقل بحث وی معرفی حکومت شاه به مثابه «دولتی معاضدتی» است و او بر تشریح چنین ساختاری از دولت و نظریه شیعه درباره اقتدار دولت متمرکز شده است.^{۷۰}

«اخوی» همچنین کتابی با عنوان **مذهب و سیاست در ایران معاصر: روابط روحانیان و دولت در دوره پهلوی** نگاشته است که شامل هفت فصل می‌شود؛ سه فصل نخست از گسترش تاریخی تفکر سیاسی اهل سنت و شیعه تا اوایل قرن بیستم، روابط روحانیان و دولت قبل از سال ۱۹۴۱ و احیای نفوذ علما (۱۹۴۱ تا ۱۹۵۸) بحث کرده است. فصل چهارم، مواجهه دولت و علما و شکست روحانیت بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳ را دربرمی‌گیرد. مطابق نظر وی مطالعه الگوی رفتاری علما در زمان مورد اشاره، ما را قادر می‌کند تا به وجود فرقه‌هایی در میان آنان آگاه شویم. او جناح رادیکال را که حضرت امام خمینی (ره) آن را رهبری می‌کرد، از اصلاح‌گران اجتماعی و علمای محافظه‌کار و نیز از جناحی از علما که با دربار همکاری می‌کردند، متمایز نموده است. در فصل پنجم به دیدگاه‌های تعدادی از پژوهشگران ایرانی، از قبیل «مرتضی مطهری» و «علی شریعتی»، درباره اصلاحات مذهبی اشاره نموده و نیز از تلاش‌های حکومت شاه در اوایل دهه ۱۹۷۰ که در جهت گسترش کنترل حکومت بر امور مذهبی و انهدام نفوذ حضرت آیت‌الله خمینی (ره) صورت گرفت، صحبت کرده است. فصل بعدی به‌طور مختصر از سیاست روحانیان در نیمه دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ بحث نموده و کتاب **حکومت اسلامی** حضرت امام خمینی (ره) را مرور کرده است و سرانجام فصل هفتم دربرگیرنده استنتاجات و جمع‌بندی نویسنده است.^{۷۱}

کتاب «مایکل فیشر» نیز نوشته دیگری درباره نقش مذهب در جامعه ایرانی است.^{۷۲} البته به‌جز فصل آخر، کتاب ارتباط مستقیم با انقلاب ایران ندارد. کتاب مزبور دارای شش فصل است؛ فصل اول، شامل برخی ملاحظات درباره سیاست، تاریخ و فرهنگ ایرانی است. فصل دوم تا چهارم، بر معرفی مدارس دینی (حوزه‌ها) در ایران متمرکز است. فصل پنجم، به بررسی نقش تشیع در زندگی روزمره ایرانیان اختصاص دارد و سرانجام فصل ششم، به معرفی کتاب‌های حضرت امام (ره) یعنی **کشف‌الاسرار و حکومت اسلامی** و نیز طرح ایده‌های «دکتر شریعتی» همت‌گمارده و از جنبش انقلابی ۷۹-۱۹۷۷ و تغییر در انگاره (پارادایم) بحث کرده است. مطابق نظر وی:

دو تغییر مهم ایدئولوژیک در دوره انقلاب رخ داده است؛ نخست، این مطلب که در رهیافت کربلا، صرفاً گریستن انفعالی برای [حضرت امام] حسین [ع] مطمح نظر نیست، بلکه کربلا، جنگی واقعی برای تحقق ایده‌آل‌های [حضرت امام] حسین [ع]

بود و تعهد در قبال آن، نه تعهدی فردی و شخصی، که تعهدی اجتماعی است. دوم، پس از نابودی حکومت، یک تغییر دیگر از [حضرت امام] حسین [ع] به مثابه نماد اعتراض علیه استبداد، به [حضرت امام] علی [ع] به مثابه نماد بناکننده حکومت و [حضرت] محمد [ص] به مثابه نمادی از جامعیت و جهان‌شمولی دیده می‌شود.^{۷۳}

مقاله «نیکی کدی» ضمن در اختیار نهادن خلاصه مفیدی از پیشینه تاریخی گسترش نظریه‌های تشیع که به پیروزی انقلاب کمک کرده، توجه اصلی‌اش به تحول نظریه سیاسی اسلام شیعی امامیه متمرکز است. مطابق نظر «کدی»:

عوامل سیاسی - اجتماعی به‌تنهایی دلایل فایده‌کننده‌ای برای توجیه موفقیت‌های سیاسی علما اقامه نمی‌کنند و نفوذ علما در قرن نوزدهم و بیستم را توضیح نمی‌دهند، مگر این‌که پیش از آن، گسترش نظریه‌های شیعی را که به ادعاهای سیاسی اخلاقی علما در برابر حکومت انجامید، بررسی نماییم.^{۷۴}

بدین‌سان وی ضمن مروری بر نظریه سیاسی تشیع امامیه از غیبت امام دوازدهم به بعد، چنین نتیجه گرفته است:

نخستین فرقه‌های سیاسی - مذهبی تشیع غالباً مسیانیک و تمامیت‌خواه بودند، به‌طوری‌که انتظار استقرار پادشاهی خدا را در روی زمین داشتند، خطی که تشیع امامیه را به سکوت و پذیرش قدرت حکام قانع، و داشتن فعالیت‌های دنیایی را برای امام مکتوم امحا نمود. در دوران صفویه به موازات پذیرش احکام، ادعاهای مجتهدان مبنی بر این‌که امتیاز ویژه‌ای برای حکومت دارند شکل گرفت، چه شاه در بسیاری امور با آن‌ها مشورت می‌کرد و برخی نظریه‌ها به تقویت جنبش‌های مخالفت از ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۱ و مجدداً در ۱۹۲۴ و سرانجام در ۱۹۵۰ انجامید (نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، تحولات دهه ۱۳۲۰ شمسی و جنبش ملی شدن صنعت نفت). اما فقط در دهه ۱۹۶۰ بود که این ادعا به صراحت مطرح گشت که اسلام، اساساً با سلطنت مخالف است و علما می‌بایست مستقیماً حکومت را در دست گیرند.^{۷۵}

«کدی» موضوع تحول در نظریه سیاسی شیعه را در مقاله دیگری با عنوان «آیا شیعه، انقلابی است» نیز بحث کرده که اکثر مطالب آن در مقاله قبلی هم آمده، هرچند برخی نکات جدید

به‌خصوص درباره فرقه‌های نخستین شیعه انقلابی به آن اضافه شده است. پاسخ «کدی» به پرسشی که در عنوان مقاله مطرح کرده، این است که:

شیعه به علت خاستگاه‌های متمردانه‌اش عناصر به‌خصوصی از سنتزهای انقلابی را مهیا می‌کند اما همچون بسیاری از مذاهب می‌تواند خود را با اهداف محافظه‌کارانه نیز تطبیق دهد.^{۷۶}

خانم «منگول بیات - فیلیپ» نیز در مقاله خود با نام «سنت و تغییر در اندیشه مذهبی - اجتماعی ایرانیان»^{۷۷} مدعی است که با پیشروی ایدئولوژی‌های انقلابی «دکتر علی شریعتی» و سایر ایدئولوگ‌های غیرروحانی، سنت اختلاف عقیده در اندیشه تشیع از مذهب حاکم، تقویت گردید. بدین‌سان او مسائلی چون «جدایی در اندیشه سنتی شیعه»، «اصلاحات مذهبی قرن نوزدهم» و بالاخره «اصلاحات غیردینی» را مرور کرده است. وی در بخش «عمل‌گرایی سیاسی قرن بیستم» درباره «کسروی»، «جلال آل‌احمد» و «دکتر علی شریعتی» صحبت کرده و از مطالعات خود چنین نتیجه گرفته است:

«روشنفکران ایرانی قادر بوده‌اند به‌منابه ایدئولوگ‌ها و خالق اندیشه‌های مؤثر، نقش مسلطی بیابند، لکن در فقدان احزاب سیاسی سازمان‌یافته، اقدامات سیاسی آن‌ها نمی‌توانست بدون حمایت رهبری و روحانیان سازمان‌یافته فرین توفیق شود».^{۷۸}

وی معتقد است با وجود این‌که حضرت امام خمینی (ره) و «آیت‌الله شریعتمداری» و هم‌قطاران‌شان، مشروعیت مذهبی اساسی به جنبش بخشیدند، اما رهبری مبارزه ایدئولوژیکی - سیاسی علیه حکومت را علما برعهده نگرفتند، بلکه در این زمینه، ایدئولوگ‌های غیرروحانی بسیار صاحب‌نفوذ بودند. البته وی در مقاله اخیرش کوشیده است تا این ارزیابی از موقعیت علمای مذهبی در جنبش را تصحیح کند، لذا در این باره چنین گفته است:

«وفنی انقلاب در پاییز ۱۹۷۸ به وقوع پیوست، گرچه مهر [حضرت امام] خمینی [ره] را به پیشانی خود داشت، اما این هرگز به معنای آن نبود که او به‌تنهایی انقلاب را تدارک دیده است، بلکه وی وارث و به‌کارگیرنده ایده‌ها و مفاهیمی بود که اصلاح‌گرایان سنت‌شکن از خود به جای‌گذارده بودند و او با تفاسیر ایدئولوژیک و سیاسی‌ای که از نظریه و سنت رایج تشیع داشت، آن‌ها را تکمیل کرد»^{۷۹}

اکثر مطالب مقاله دوم درباره نظریه انقلابی حضرت امام خمینی (ره) درباره حکومت ولایت فقیه است. نویسنده کوشیده است ضمن مقایسه دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) با نظریه‌های کلاسیک، نشان دهد که در بسیاری از قضایا اختلاف فاحشی میان این نظریه‌ها با اندیشه‌های رایج و سنتی تشیع وجود دارد. همچنین در برخی موارد وجوه تشابه میان اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) با دیدگاه‌های اهل سنت، فلاسفه مسلمان و اهل تصوف را نشان داده^{۸۱} و سرانجام از مطالعات خود چنین نتیجه گرفته است:

«نظریه ولایت فقیه [حضرت امام] خمینی [ره] بسیاری از بنیان‌های تشیع امامیه را که امام ششم شیعیان به تفصیل شرح داده است، تهدید می‌نماید... اجرای نظریه مذکور منوط به تنظیم مجدد آموزه‌های تشیع درباره نظریه امامت و حکومت صالح در زمان غیبت است.»^{۸۱}

پیشینه تاریخی اندیشه حضرت امام خمینی (ره) درباره «ولایت فقیه»، نیز موضوع مقاله «نورمن کالدر» است. مطابق نظریه وی، هر چند برای علمای شیعه، حکومت پس از غیبت آخرین امام همواره غیرمشروع بوده است لکن تفکر فقهی، مدعی حکومت آرمانی فقیه نیز نبود و از ظهور رهیافت‌هایی که قدرت سیاسی را به صورت «دو فاکتور» به رسمیت می‌شناختند، مانع نمی‌گردید.^{۸۲} وی که تلاش کرده نظریه ولایت فقیه حضرت امام خمینی (ره) را احساسی و مکاشفه‌ای و نه منطقی و فقهی نشان دهد، از مطالعاتش چنین نتیجه گرفته است:

«موقعیت [حضرت امام] خمینی [ره] به مثابه رهبری انقلابی نا اندازه زیادی به واسطه توانایی او در بهره‌برداری کردن از مفاهیم انقلابی موجود در سنت فقهی شیعه امامیه بوده است که با روشی نه کاملاً متناقض با گسترش‌های نخستین سنت مذکور عرضه شد.»^{۸۳}

«مری هگلند» در مقاله خود همچون «مایکل فیشر» از دیدگاهی انسانی - اجتماعی به تغییر تشیع توجه کرده است. مطابق نظر وی موفقیت انقلاب ایران نتیجه تحول در فهم معانی اصلی مفاهیم اسلام شیعی در میان توده‌های ایرانی است.^{۸۴} او معتقد است شهادت حضرت امام حسین (ع) که مرکزی‌ترین اسطوره اسلام شیعی است، دو ایدئولوژی متضاد را که هر دو مبتنی بر همان اسطوره‌اند، عرضه کرده است، یعنی «امام حسین (ع) به مثابه میانجی» و «امام حسین (ع) به منزله اسوه». به نظر وی، ایدئولوژی نخست به سازگاری سیاسی می‌انجامد؛ زیرا در این دیدگاه

از اسلام شیعی، تکیه اصلی مؤمنان دل‌نگرانی برای خود، منافع خود و مسائلشان است، لکن ایدئولوژی دوم، ایدئولوژی اعتماد به نفس و مقاومت در برابر اقتدار ظالمانه است که مطابق نظر نویسنده در قسمت‌های عمده‌ای از آموزش‌های «دکتر شریعتی»، تعمیم یافته است.^{۸۵} نویسنده تغییر در ایدئولوژی را در سطح روستاهای ایران مطالعه کرده و کوشیده است تا آن را به تحولات اقتصادی - اجتماعی دهه ۱۹۶۰ مرتبط کند و سرانجام استنتاجات خود را به شکل زیر خلاصه نموده است:

تفکر شیعی دو امکان یا دو شق اصلی را که هر دو به شدت به شهادت امام حسین [ع] وابسته‌اند، در شکل دادن به ایتوذهای فردی عرضه می‌کند... ظلم فراگیر اجتماعی به علاوه تغییر در روابط اجتماعی و اقتصادی، نگرش به این امام را به‌منابه میانجی (در روز جزا) تضعیف نمود. روایت انقلابی از شهادت امام سوم، دیدگاه‌های توده‌ای شیعه را درباره آموزه‌های مذهب خود مستحول کرد و به دلایل مختلف باعث تجدید حیات میراث و هویت اسلامی آن‌ها شد.^{۸۶}

کتاب «حمید عنایت» گرچه نگرش وسیع تری از مطالعه صرف درباره تحول تفکر سیاسی شیعه عرضه می‌کند، لکن این موضوع را نیز دربرمی‌گیرد. وی در مقدمه چنین آورده است:

این کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌گردد که در آن شیوه‌ای که میراث سنی بر سیر تکوینی اندیشه‌های جدید اثر گذاشته، یا باعث شده که این اندیشه‌ها برای مخاطبان مذهبی معقول و مطلوب به نظر برسند، تشریح شده است. در پی آن تفاوت‌های سیاسی بین دو مذهب یا دو فرقه عمده اسلام، یعنی تشیع و تسنن، به‌ویژه روند دوگانه تعارض و توافق بین آن‌ها بررسی گردیده است. قصد اصلی این است که نشان بدهیم رابطه بین این دو در عصر جدید رفته رفته تحول یافته و دست‌کم در قلمرو آموزه‌های سیاسی، از صورت برخورد حاد به صورت مواجهه بارور بین فرقه‌ای درآمده است.^{۸۷}

فصل آخر کتاب نظری به «تجددخواهی شیعه» دارد که در آن تحول اندیشه شیعه از سه موضوع مهم بحث می‌کند: مشروطیت، تقیه و شهادت. مطابق نظر نویسنده:

ما سه مفهوم و مسئله بازنگریسته مربوط به تجددخواهی شیعه را نه فقط به‌عنوان عامل تعیین‌کننده رفتار سیاسی بلکه به‌عنوان ارتباطشان با کل فرهنگ تشیع،

مطرح می‌سازیم؛ مشروطیت، تقیه و شهادت. این‌ها نمایانگر سه مقوله انشاقی و بی‌ارتباط نیستند. از نظر ترتیب و توالی تاریخی، این مشروطیت بود که شیعه را، برای نخستین بار در تاریخش با نیازهای دموکراتیک عصر جدید روبرو قرار داد... بازتر شدن فضای سیاسی در ایران از اواخر قرن ۱۹، همراه با احساس الزام به پاسخ‌گویی در قبال انتقادات ستیان از تشیع... همچنین رقابت بین ایدئولوژی عرفی (غیردینی) مردم‌پسند، عده‌ای از شیعیان را هم مجبور کرد و هم مدد رساند که تلفی‌های سنتی را در باب تقیه و شهادت بازاندیشی کنند. نتیجه این بازاندیشی بدون شک باعث تغییر و تحول بعضی از خصایص سیاسی شیعه شد... بدین معنی که آن را از یک فرقه نخبه‌گرای باطنی و بی‌عمل به یک جنبش توده‌ای بدل کرد که با آرمان‌های دموکراتیک جهانی تازه یافته بود و امتیاز ذاتی و فطری را به چیزی نمی‌گرفت. این یک بازاندیشی است که به میزان زیاد تفاوت‌های میان شیعه و سنی را از بین برد.^{۸۸}

در همین رهیافت برخی نویسندگان به ایده‌های اندیشه‌گران مذهبی انقلابی توجه کرده‌اند، از جمله «یان ریچارد» در مقاله خود به نام «تفکر شیعه معاصر» که به مثابه بخشی از یک فصل در کتاب «کدی» مطرح شده است، زندگی و آثار افرادی چون «جلال آل‌احمد»، «آیت‌الله امام خمینی» (ره)، «آیت‌الله شریعتمداری»، «آیت‌الله طالقانی»، «مهدی بازرگان»، «علی شریعتی» و «ابوالحسن بنی‌صدر» را مرور مختصری کرده است و چون در قالب یک مقاله امکان بررسی ژرف وجود نداشته، هر دو بخش زندگی‌نامه و مروری بر آثار، خلاصه باقی مانده‌اند. برای مثال مروری بر نظریه حکومت اسلامی حضرت امام خمینی (ره)، کمتر از یک صفحه را به خود اختصاص داده است.^{۸۹}

مقاله خانم «عادلہ فردوس» نیز به موضوع دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) و «دکتر شریعتی» درباره زن محدود شده و فاقد تحلیلی جامع است. وی با نقد هر دو دیدگاه چنین گفته است:

«شریعتی» موضوع نقش زنان را مطرح کرد اما آن را به خوبی بیان ننمود. دیدگاه [حضرت امام] خمینی [ره] درباره حقوق زنان واضح‌تر است؛ چه او سنت محافظه‌کاران فقه و حدیث شیعی را که روحانیان پیش از او در قرن‌های گذشته

مقاله «دیوید مناشری» عمدتاً مطالعه‌ای درباره دیدگاه‌های سیاسی «آیت‌الله شریعتمداری» است و از اندیشه‌های امام خمینی (ره) فقط هنگامی که نویسنده قصد داشته آن‌ها را با اندیشه‌های «شریعتمداری» مقایسه کند، بحث شده است. «مناشری» در این مقاله اختلافات ایدئولوژیکی بین این دو را درباره «ویژگی‌های حکومت اسلامی»، «نقش علما در سیاست»، «سرگذشت سلطنت»، «رهیافت به دموکراسی» و «ملی‌گرایی ایرانی در برابر پان‌اسلامیسم»، مطرح کرده است.^{۹۱}

«امیر فردوس» در مقاله‌اش، اندیشه‌های امام خمینی (ره) و فعالیت‌های سیاسی - مذهبی «فداییان اسلام» را از جنبه‌های دیگری مقایسه کرده است که آن جنبه‌ها عبارتند از: «جامعه اسلامی»، «سیاست»، «عدالت، اقتصاد، آموزش، نوسازی و زن».

«فردوس»، در این مقایسه به وجوه تفاوت اندکی دست یافته و متقابلاً شباهت‌های زیادی بین اندیشه‌های امام خمینی (ره) و فداییان اسلام حول محورهای مذکور نشان داده است، چنان‌که باید گفت نااطمینانی نویسنده به این‌که آیا امام خمینی (ره) و فداییان اسلام درباره موارد فوق مطلب زیادی برای گفتن داشته‌اند یا خیر، نویسنده را از طرح بحثی تفصیلی منع کرده است.^{۹۲}

مقاله «گرگوری رز» نیز بر دو موضوع متمرکز شده است؛ موضوع نخست، نشان دادن جزئیات بیشتری از بحث‌های تاریخی درباره مفهوم «ولایت فقیه» و در نظر گرفتن برخی ملاحظات از دیدگاه‌های امام خمینی (ره) درباره این مفهوم است و موضوع دوم، بحث از تفکر امام خمینی (ره) درباره «بازیافت هویت اسلامی» و تأکید بر مرکز ثقل اندیشه امام است که عبارت بود از: نفی غرب‌زدگی، اصرار بر اجرای شریعت و دعوت به سوی بازگشت به ایمان، که برای وی متضمن فعالیت‌های انقلابی بود.^{۹۳}

«تفکر اجتماعی شریعتی» موضوع مورد مطالعه مقاله‌ای است که «شاهرخ اخوی» نوشته است. این مقاله عمدتاً بر «هستی‌شناسی» و «نظریه علم و فلسفه تاریخ» در دیدگاه «شریعتی» متمرکز است و فقط در پایان به ایده‌های «شریعتی» درباره اقتدار و جامعه سیاسی پرداخته است. نکته این‌که همین بخش آخر نیز به جای عرضه تحلیلی جامع از ایده‌های «شریعتی» درباره «جامعه اسلامی» و «رهبری»، بیشتر به معرفی وی به مثابه «متفکری طرفدار روشنگری باگرایش ضدروحانیت» اختصاص دارد.^{۹۴}

مقاله «منگول بیات - فیلیپ» فهم بهتری از تفکر اجتماعی «شریعتی» عرضه می‌کند. مطابق نظری، «شریعتی» بخش مهمی از پدیده سیاسی مذهب معاصر است و پدیده سیاسی مذهبی، واقعیتی بدین معناست که دست‌آورد احیای مذهبی در میان نویسندگان غیرروحانی بیان‌کننده بیداری و رمز و راز زدایی عمیق از غرب است، بنابراین ساخت فکری آنان بسیار عرفی‌تر از پیشینیانشان است چون فهم و تفسیر آن‌ها از فرهنگ بومی، مهر غرب را بر پیشانی خود دارد.^{۹۵}

مقاله «عبدالعزیز ساجدینا» با عنوان «علی شریعتی: ایدئولوگ انقلاب اسلامی» مطالعه دیگری در تفکر «شریعتی» است. این مقاله بر دو عنوان متمرکز است: «انسان و جامعه» و «شریعتی و رهبری مذهبی». در عنوان نخست، نویسنده از دیدگاه «شریعتی» درباره «ماهیت انسان از دیدگاه اسلام»، «مفهوم توحید»، «اصل اجتهاد و نقش آن در جامعه اسلامی» و «جامعه از دیدگاه اسلام» بحث کرده، و در عنوان دوم، ضمن توجه به واکنش برخی از پژوهشگران مذهبی در مقابل آموزه‌های شریعتی، انتقادهای «شریعتی» از رهبری مذهبی آن زمان را مطرح نموده و به طرح دیدگاه وی درباره «علمای اسلامی اصیل» و نقش مهمی که می‌توانند در تحول اجتماعی بازی کنند، پرداخته است.^{۹۶}

تفکرات اقتصادی «ابوالحسن بنی‌صدر» و «سید محمدباقر صدر»، موضوع مقاله «هما کاتوزیان» است. این مقاله دو کتاب عمده این دو فرد را به منظور تشریح دیدگاه‌های آن‌ها درباره «داریایی و روابط مالکیت»، «تولید، توزیع و مبادلات»، «ربا، سود و پول» و «دولت اسلامی» بررسی کرده است. البته نوشته مزبور بیشتر منتقدانه است تا عرضه‌کننده تحلیلی جامع برای فهم بهتر موضوعات مزبور.^{۹۷}

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ملاحظه شد در بررسی آثار و توضیح رهیافت‌های فوق، نقاط قوت و ضعف هریک از این رهیافت‌ها را که مستقیماً در توان و قدرت تبیینی‌شان از انقلاب ایران تأثیر گذاشته است، به تفصیل شرح ندادیم؛ چه دل‌مشغولی ما نبود، بلکه منظور نشان دادن این واقعیت بود که اصولاً نه تنها در آثاری که با توجه به رهیافت‌های نخستین نگاشته شده‌اند، عنصر فرهنگ و ایدئولوژی فاقد اهمیت است، بلکه در آثار جای‌گرفته در دو رهیافت اخیر که یا بر نقش عوامل فرهنگی تأکید کرده‌اند، یا این عوامل بخشی از تحلیلشان را به خود اختصاص داده است، نیز

تبیینی نظام‌مند از چگونگی تفوق ایدئولوژی تشیع و بسیج مردمی که به انقلاب اسلامی ایران انجامید، عرضه نشده است و این مهم می‌تواند موضوع رساله‌ای تألیفی - پژوهشی قرار گیرد. البته متذکر می‌شویم که مروری بر ادبیات مزبور تأکیدی بر صحت این مطلب است که تقریباً اجماع عمومی دربارهٔ حادثهٔ عظیمی که در سال ۵۷ در ایران رخ داد و به سرنگونی حکومت پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی منجر شد، بین پژوهشگران وجود دارد و آن این‌که این حادثه، انقلابی اجتماعی بود.

همچنین وسعت و گستردگی مشارکت تودهٔ مردم در روند بسیج نیز از جمله نکاتی است که عموم پژوهشگران بر آن اتفاق نظر دارند. یعنی همهٔ بخش‌های جامعهٔ ایران در جهت مخالفت سازش‌ناپذیر علیه حکومت پهلوی گرد هم آمدند و با مجموعه‌ای فوق‌العاده از تظاهرات توسعه‌ای شهری و اعتصابات عمومی که مدام در حال گسترش بود، به‌رغم سرکوب نظامی، با بسیجی توده‌ای به نهضتی فراگیر علیه حکومت شاه جامهٔ عمل پوشاندند. طیف وسیع نیروهای اجتماعی حاضر در بسیج، گویای ائتلافی بین طبقاتی بود که اجازه می‌داد انقلاب را مردمی یا مردم‌گرایانه ارزیابی نمایند. به‌علاوه، با توجه به نمادها و شعارهای به‌کار رفته در بسیج، رهبری و نقش روحانیان، روابط اجتماعی و ظهور دولتی که پس از انقلاب شکل گرفت، اسلامی بودن انقلاب پذیرفته شده است، هرچند برخی در آن تردید کرده و اسلامی شدن انقلاب را نتیجهٔ عملکرد جناح مسلط پس از پیروزی انقلاب دانسته‌اند.^{۹۸} بنابراین تردیدی محدود دربارهٔ ماهیت اسلامی انقلاب ایران وجود دارد که قابل چشم‌پوشی است.

نکتهٔ پایانی این‌که ایفای نقش قابل توجه اسلام شیعی در انقلاب ایران، توجه پژوهشگران را بر اهمیت فرهنگ و ایدئولوژی و کارویژه‌های آن‌ها در بسیج، وقوع انقلاب و ماهیت نظام‌های انقلابی جلب کرده، به طوری که رهیافت تأکیدکننده بر اهمیت فرهنگ در انقلاب، جایگاه ویژه‌ای در میان سایر رهیافت‌ها به‌دست آورده است. همچنین در سال‌های اخیر پژوهش‌های نظری بر محور پرسش مجدد از نقش فرهنگ و ایدئولوژی بسیار فعال شده است. مضاف بر این‌که در پی انتقادات وارد بر رهیافت‌های ساختارگرایانهٔ دولت‌محور، فرهنگ و ایدئولوژی در چنین تبیین‌هایی بدون آن‌که نقش کلیدی بیابند، محلی از اعراب پیدا کرده‌اند. علاوه بر آن در رهیافت‌های دیگر، قرائت‌های روان‌شناسانه از فرهنگ عرضه گردیده که در آن‌ها تغییرات ادراکی و شناختی برای استفاده از فرصت‌هایی که شرایط ساختاری فراهم می‌کنند، ضروری تلقی

شده‌اند و بالاخره در رهیافتی دیگر، فرهنگ و ایدئولوژی بدون آن‌که برنامه‌ای صرفاً سیاسی معرفی شوند، به مثابه موضوع منازعه مدّ نظر قرار گرفته‌اند.^{۹۹}

پی‌نوشت

1- See:

- Cohan, A. S. *Theories of Revolution an Introduction* ^{##}, London: Nelson, 1975, 1-7.

^{##} این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- کوهن، الوین استانفورد. *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس، ۱۳۶۹.

۲- در این باره رجوع کنید به:

- بشیریه، حسین. *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ۷۵-۲۱.

3- See:

- Goldstone, Jack. "Theories of Revolution: The Third Generation", *World Politics*, 32 (April 1980), 187-207.

4- See:

- Skocpol, Theda. *States and Social Revolutions* ^{##}, Cambridge: Cambridge University Press 1979, 1-4.

^{##} این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- اسکاج‌پل، تدا. *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه سیدمجید روبین‌تن، تهران: سروش، ۱۳۷۶.

5- See:

- Foran, John. "A Theory of Third World Social Revolution: Iran, Nicaragua and Elsalvador Campared", *Critical Sociology*, April 1993, 6-7.

۶- برای نمونه نگاه کنید به:

- بهلوی، محمدرضا. *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ابونریبان، تهران: مترجم، ۱۳۷۱.

توضیح این‌که نظریه توطئه (Conspiracy Theory)، رخداد هر واقعه‌ای را منوط به خواست و اراده قدرتی مافوق می‌داند و بر همین اساس، شاه و برخی وابستگان حکومت، توطئه قدرت‌های خارجی را علت‌العلل

واژگونی نظام سلطنتی معرفی می‌کنند.

7- See:

- Brinton, C. *The Anatomy of Revolution* *, New York: Vintage book, 1965, 1-15.

* این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- بریتون، کری. *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن نلانی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.

۸- برای مثال نگاه کنید به:

- محمدی، منوچهر. *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

۹- برای آگاهی به این رهیافت‌ها نگاه کنید به:

- مشیرزاده، حمیرا. «نگاهی به رهیافت‌های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی»، راهبر، شماره ۹، بهار

۱۳۷۵، ۳۲-۳۳.

10- See:

- Taylor, S. *Social Science and Revolution*, London, Addison wesley, 1978.

۱۱- رجوع کنید به:

- فرهی، فریده. *انقلاب ایران و تئوری‌های انقلاب* (عرضه شده در مرکز تحقیقات استراتژیک).

۱۲- برای نمونه می‌توانید به منابع زیر رجوع کنید:

- سولیوان، ویلیام. *مأموریت در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران: هفته، ۱۳۶۱.

- پارسونز، آنتونی. *مأموریت در ایران*، ترجمه پاشا شریفی، تهران: راه‌نو، ۱۳۶۳.

- هایزر، رابرت. *مأموریت در تهران*، ترجمه رشیدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵.

۱۳- مشخصات کامل کتاب‌های افراد مذکور به شرح زیر است:

- فردوست، حسین. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، دو جلد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.

- راجی، پرویز. *خدمتگزار تخت طاووس*، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.

- صمیمی، مینو. *پشت پرده تخت طاووس*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲.

- قره‌باغی، عباس. *اعترافات ژنرال*، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶.

14- See:

- Hoveyda, Freydown. *The Fall of The Shah* *, Tran. Lidell Roger, London: Weidenfeld and

□ این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- هویدا، فریدون. سقوط شاه، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵.

۱۵- در نگارش این قسمت از منابع زیر استفاده شده است:

- Hooglund, Eric. J. "Book Reviews: The Iranian Revolution", *The Middle East Journal*, No.

34, (Autumn 1980).

- مشیرزاده، «نگاهی به رهیافت‌های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی».

- مآخذشناسی توصیفی انقلاب اسلامی (معرفی مختصر ۱۳۷ کتاب و مقاله)، قم: سمینار انقلاب اسلامی و

ریشه‌های آن، ۱۳۷۴.

16- See:

- Albert, David. H. ed. *Tell the American People: Perspectives on the Iranian Revolution*,

Pensylvania: Movement for a New Society, 1980.

17- See:

- Zabih, Sepehr. *Iran's Revolutionary Upheaval: An Interpretive Essay*, Sanfransisco:

Alchemy Books, 1979.

18- See:

- Zabih, Sepchr. *Iran Since the Revolution*, Baltimore: The Johns Hopkins University Press,

1982.

19- Stemple, John. D. *Inside The Iranian Revolution* □, Bloomington Indian University Press,

1981.

□ این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- استمپل، جان. دی. درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: رسا، ۱۳۷۷.

20- See:

- Carlson, Robin. W. *The Imam and His Islamic Revolution: A Journey into Heaven and*

Hell, Victoria, B.C.: The Snow Man Press, 1982.

21- See:

- Heikal, Mohammad. H. *Iran: The Untold Story* □, NewYork: Pantheon Books, 1982.

* این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- هیکل، محمد-حسین. *ایران، روایتی که ناگفته ماند*، ترجمه حمید احمدی، تهران: الهام، ۱۳۶۲.

22- See:

- Saikal, Amin. *The Rise and Fall of the Shah*, Princeton University Press, 1980.

23- See:

- Forbis, William. H. *Fall of the Peacock Throne, The Story of Iran*, NewYork: Harper and Row, Publishers, 1980.

24- See:

- Ledeen, Michael and William Lewis. *Debacle: The American Failure in Iran*, NewYork Alford A. Knopf, 1981.

25- See:

- Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions: The American Experience and Iran*, Oxford: Oxford University Press, 1980.

26- Ibid, 262-280.

27- See:

- Ramazani, R. K. *The United States and Iran: The Pattern of Influence, Studies of Influence in International Relations*, NewYork: Praeger, 1982.

28- See:

- Ramazani, R. K. "Who Lost American? The Case of Iran?", *The Middle East Journal*, No. 36, (Winter 1982), 5-21.

29- See:

- Hiro, Dilip. *Iran under the Ayatollahs*, London and NewYork: Routledge and Kegan Paul, 1987.

۳۰- در این باره رجوع کنید به:

- زونیس، ماروین. *شکست شاهانه*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۰.

31- See:

- Bashiriyeh, Hussain. *State and Revolution in Iran: 1962-1982*, London: Croom Helm, 1984.

32- See:

- Hetherington, Norris. S. "Industrialization and Revolution in Iran: Forced Progress or Unmet Expectations?", *The Middle East Journal*, No. 36, (Summer 1982), 362.

33- See:

- Moshiri, Farrokh. *The State and Social Revolution in Iran*, New York: Peterlang, 1985, 102-105.

34- See:

- Semati, M. Hadi. *Power, Discontent, Resistance*, Unpublished Ph. D. Dissertation, University of Tennessee, 1993.

35- See:

- Huntington, S. *Political Order in Changing Societies**, New Haven: Yale University Press, 1968.

* این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع در حال تحول، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم، ۱۳۷۰.

36- See:

- Abrahamian, Ervand. *Iran, between Two Revolutions**, Princeton: Princeton University Press, 1982, 21.

* این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- آبراهامیان، پرواند. ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی و فتاحی، تهران: نی، ۱۳۷۴.

37- Ibid, 427.

38- See:

- Abrahamian, Ervand. "Structural Causes of the Iranian Revolution", *Middle East Research and Information Project Research Report*, No. 82, (May 1980), 21-26.

39- See:

- Looney, Robert. E. *Economic Origins of the Iranian Revolution*, New York: Pergamon Press, 1982, 3.
- 40- Ibid, 265.
- 41- See:
- Katouzian, Homa. *The Political Economy of Iran*, New York: New York University Press, 1981, 165-275.
- 42- See:
- Skocpol, Theda. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution", *Theory and Society*, Vol. 11. (May 1982), 256-283.
- 43- See:
- Fatemi, Khosrow. "Leadership by Distrust: The Shah's Modus Operandi", *The Middle East Journal*, No. 36, (Winter 1982), 48-61.
- 44- See:
- Tehranian, Majid. "Dependency and Communication Dualism in the Third World: with Special Reference to the Case of Iran", In *Science*, Vol. 2, No. 2, Hawaii: Department of Political Science, University of Hawaii (Feb 1984), 136-167.
- 45- See:
- Tilly, Charlls. *From Mobilization to Revolution*, London: Addison Welsey, 1978.
- 46- See:
- Parsa, Misagh. *Social Origins of the Iranian Revolution*, New Burnswick and London: Rutgers University Press, 1984.
- 47- See:
- Green, Jerrold. D. "Pseudo Participation and Countermobilization: Roots of the Iranian Revolution", *Iranian studies*, No.13, 1980, 31-53.
- 48- See:
- Green, Jerrold. D. *Revolution in Iran: The Politics of countermobilization*, New York:

Praeger publishers, 1982.

49- Ibid, "Introduction", P. XII.

50- See:

- Fisher, Michael. *From Religious Dispute to Revolution*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980.

۵۱- در این باره رجوع کنید به: کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ۲۷۴-۲۷۹.

52- See:

- Halliday, Fred. "The Iranian Revolution: Uneven Development and Religious Populism", *Journal of International Affairs*, Vol. 26 (Fall-Winter 1982-83).

53- See:

- Farhi, Farridch. "State Disintegration and Urban-Based Revolutionary Crisis: A Comparative Analysis of Iran and Nicaragua", *Comparative Political Studies*, Vol. 21, 1988, 231-265.

۵۴- در این باره رجوع کنید به: مشیرزاده، «نگاهی به رهبانیت‌های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی»، ۴۳.

به نقل از:

- Foran, John. "The Iranian Revolution of 1977-79: A Challenge for Social Theory", in *A Century of Revolutions*, John Foran, ed. Boulder: Westview press, 1993.

۵۵- در این باره رجوع کنید به:

- دوانی، علی. *نهضت روحانیون ایران*، بی‌جا: بنیاد فرهنگی حضرت امام رضا (ع)، بی‌تا.

۵۶- در این باره نگاه کنید به:

- عمیدزنجانی، عباسعلی. *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.

57- See:

- Algar, H. *The Roots of the Iranian Revolution* ^{§§}, London: Open Press, 1983.

§§ این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مشخصات آن به شرح زیر است:

- الگار، حامد. *انقلاب اسلامی ایران*، ترجمه مرتضی اسعدی و حسین چیدری، تهران: قلم، ۱۳۶۰.

58- See:

- Hussain, Asef. *Islamic Iran: Revolution and Counter*, London: Frances Pinter, 1985.

59- See: Fischer, *From Religious ...* .

60- See: Skocpol, "Rentier State ...".

۶۱- در این باره رجوع کنید به:

- زیباکلام، صادق. *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

62- See:

- Sheikholeslami, A. "From Religious Accomodation to Religious Revolution: The Transformation of Shiism in Iran", in A. BanouAzizi and M. Weiner (eds). *The State, Religion and Ethnic Politics, Iran, Afghanistan and Pakistan*, NewYork: Syrecus University Press, 1986.

63- See:

- Najmabadi, A. "Iran's Turn to Islam: From Modernism to Moral Order", *The Middle East Journal*, Vol. 41 (Spring 1987).

64- See: Parsa, *Social Origins ...* .

65- See: Algar, *The Roots of the ...* .

66- Ibid, 39.

67- See: Skocpol, "Rentier State ...", 272-275.

68- See:

- Bill, James A. "Power and Religion in Revolutionary Iran", *The Middle East Journal*, No. 36, (Winter 1982), 22-47.

69- See:

- Tabari, Azar. "The Role of Clergy in Modern Iranian Politics", in N. Keddie (ed). *Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution*, New Haven: Yale University Press, 1983, 47-72.

70- See:

- Akhavi, Shahrough. "The Ideology and Praxis of Shi'ism in the Iranian Revolution",

Comparative Study of Society and History, 25 (April 1983): 195-221.

71- See:

- Akhavi, Shahrugh. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period*, Albany: State University of New York Press, 1986.

72- See: Fischer, *From Religious ...* .

73- Ibid, 70.

74- See: Keddie, "Religion, Society and Revolution ...", 25.

75- Ibid, 35.

76- See:

- Keddie, Nikki, R. "Is Shi'ism Revolutionary?" in Nikki Keddie and Eric Hooglund (eds). *Iranian Revolution and Islamic Republic*: [Proceedings of a Conference, the Woodrow Wilson International Center for Scholars, May 21-22, 1982, Washington D.C: The Middle East Institute, 1982]: 81-100, p. 97.

77- See:

- Bayat-Philip, Mangol. "Tradition and Change in Iranian Socio-Religious Thought", in N.R. Keddie And M. E. Bonine (eds). *Modern Iran, The Dialectics of Continuity and Change*, Albany: State University of New York Press, 1981.

78- Ibid, 52.

79- See:

- Bayat-Philip, Mangol. "The Iranian Revolution of 1978-79: Fundamentalist or Modern"?, *The Middle East Journal*, No. 37, (Winter 1983): 30-42, p. 33.

80- Ibid, 33-34.

81- Ibid, 41-42.

82- See:

- Calder, Norman. "Accommodation and Revolution in Imami Shi'i Jurisprudence: Khomeini and the Classical Tradition". *The Middle East Journal*, 18 (January 1982): 3-20, p.5.

83- Ibid, 18.

84- See:

- Hegland, Mary. "Two Images of Hussain: Accomodation and Revolution in an Iranian Village", in N.R. Keddie (ed), *Religion and Politics in Iran*: 218-236, p, 219.

85- Ibid, 223.

86- Ibid, 235.

87- See:

- Enayat, Hamid. *Modern Islamic Political Thought: The Response of the Shi'i and Sunni Muslims to the Twentieth Century*, London: The Macmillan Press, 1982: "preface", p.ix.

۸۸- در این باره رجوع کنید به:

- عنایت، حمید. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶،

۲۸۱-۲۸۰.

89- See:

- Richard, Yann. "Contemporary shi'i Thought", in N. Keddie. *Roots of Revolution*: 226-228.

90- See:

- Ferdows, Adele. "Shariati and khomeini on women", in keddie and Hooglund (eds). *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*: 75-82, P.81.

91- See:

- Menashri, David. "Shi'i Leadership: In the shadow of conflicting Ideologies", *Iranian Studies*, No.13, 1990, 119-141.

92- See:

- Ferdows, Amir. H. "khomeini and Fadayan's society and politics", *International Journal of middle Eastern Studies*, No. 15, 1983: 241-257.

93- See:

- Rose, Gregory. "Velayat-e Fagih and the Recovery of Islamic Identity in the Thought of Ayatollah khomeini". in N. R. Keddie (ed). *Religion and politics in Iran*: 166-190.

94- Akavi, shahrough. "shariati's social thought", in N. R. keddie (ed). *Religion and politics in Iran*: 125-144.

95- See:

- Bayat - philip, Mangol. "Shi'ism in contemporary Iranian politics: The Religious Thought", in N. R. keddie and M. E. Bonine (eds). *Modern Iran: The Dialectics of continuity and change*: 37-58.

96- See:

- Sachedina, Abdulaziz. "Ali shariati: Ideologue of the Iranian Revolution", in John H. Exposito (ed). *Voices of Resurgent Islam*, New York, Oxford: Oxford University Press, 1983, 47-72.

97- See:

- Katouzian, Homa. "Shi'ism and Islamic Economic: Sadr and Banisadr", in N. R. keddie (ed). *Religion and politics in Iran*, 145-165.

۹۸- برای آشنایی با چنین نظریاتی رجوع کنید به:

- Ashraf, A. and A. Banuazizi. "The state, classes and Models of Mobilization in the Iranian Revolution", *State, Culture and society*, 1 (1979).

- Moghaddam, Valentin. "populist Revolution and the Islamic state in Iran", in Terry Boswell (ed). *Revolution in the world system*, Westport, CT: Green wood press, 1989.

- Burns, G. "Ideology, Culture and Ambiguity: The Revolutionary process in Iran", *Theory and society*, 25 (1996).

۹۹- در این باره رجوع کنید به:

- سمتی، محمد هادی. «تحولات جدید در حوزه مربوط به مطالعات انقلاب اسلامی ایران»، سمینار برگزار

شده در پژوهشکده امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶.